

هو العليم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر ۲

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

امام شناسی، جلد ۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

ابن ابی الحدید می گوید: افرادی که با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَید بن حُضَیر و سَلَمَة بن سَلَمَة بن قُرَیش، و قَیس بن شماس، و عبدالرحمن بن عوف، و محمد بن مَسَلَمَة و این همان کسی است که شمشیر زُبَیر را گرفت و شکست.^۱

اینها مردمان معروف و مشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهی لشکر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوی کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوت بود، فقط توسط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَج رَعَاَج از آنها پیروی نمودند.

امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرین و انصار با لشکر اسامه

برای نوجوانی به نام اُسَامَة لَوای جنگ می بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدینه می کند و امر حتمی و جدی صادر می نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام می برد، باید در تحت لَوای اُسَامَة بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلف کنندگان از لشکر اُسَامَة با این فوریت و تشدید فقط و فقط برای آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن می بیند، مدینه را از شر وجود این مدعیان و دایگان مهربانتر از مادر خالی کند و زمینه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حکومت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آماده و مهیا سازد تا امر خلافت بدون هیچ منازعی بر او تحقق گیرد و خاری سد راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سرداری نوجوانی همچون اُسَامَة که پیران و سالخوردهگان را در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به حرکت و خروج می کند، جز این غرض و منظور، محتملی دارد؟^۲

^۱ شرح نهج البلاغة ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۹.

^۲ در «غایة المرام» ص ۶۰۲ تا ص ۶۰۶ باب ۷۵ و ۷۶ از طریق عامه دوازده حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اُسَامَة آورده است که رسول خدا در آن ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از جیش اُسَامَة تخلف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما، و این درباره ابوبکر روایت شده است، ذکر نموده است.

ابن سعد در «طبقات» می گوید: در اواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدای مرضش بود که تب کرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوایی برای اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

اسامه از مدینه بیرون رفت و در جُرف آماده جمع آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف نظر ننمود مگر آنکه او را به این غزوه و تحت لوای اسامه فرا خواند که میانشان ابوبکر، و عمر بن خطاب، و ابو عبیده جراح، و سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید، و قتاده بن نعمان، و سلمه بن اسلم بن حریش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اولین امارت و ریاست می دهد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به شدت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أَمَا بَعْدُ: ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می زنید و ایراد می گیرید، همانهایی هستید که قبلاً بر امارت پدرش زید بن حارثه طعن زده، خرده می گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اسامه و پدرش حقاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا درباره وی به خوبی بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست.^۱

این بگفت و از منبر فرود آمد و این در روز شنبه بود.

^۱ ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی مرضه لأسامة بن زید رحمه الله، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سند خود از عروة بن زبیر ذکر می کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بقاء همان جائی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهز حرکت شدند و لشکرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فی الجملة راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: أیها الناس أنفدوا بعث أسامة ثلاث مرات. ثم دخل النبي صلی الله علیه وآله فاستعز به فتوفی رسول الله صلی الله علیه وآله. «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد و از شدت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

کم کم حال پیغمبر سنگین می شد و پیوسته می فرمود: **أَفْذُوا بَعَثَ أُسَامَةَ**^۱ «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کندی می نمایند. در حالی که در شدت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام مهاجرین و انصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای ریاست لشگر همانند پدرش که لایق بود^۲.

خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند^۳.

ابن سعد با سند خود از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمود: **إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا!**^۴

^۱ طبقات «طبع بیروت ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۰.

^۲ السيرة النبوية «طبع بیروت، دار إحياء التراث العربي، ج ۴، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰، و «تاریخ طبری» طبع استقامت، ج ۲، ص ۴۳۱.

^۳ طبقات «ابن سعد، طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۹۴.

^۴ از ادله عظمت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آنست که او را رسول خدا صلی الله علیه وآله در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. اما فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می دهم که فرار نیست و کرار است و محب و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سربیه اسامه بن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنین علیه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله - و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچکس از این مقدار بیشتر نگفته است - را فرمانده

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حق مرا در این دو یادگار بجامانده، رعایت می کنید؟!»

کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده راثیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

و لا كان في بعث ابن زيد مؤمراً	**	عليه ليضحى لابن زيد مؤمراً
و لا كان يوم الغار يهفون جنانه	**	حذاراً و لا يوم العريش تستراً
و لا كان معزولاً غداة براءة	**	و لا في صلوة أم فيها مؤخرأ
فتى لم يعرق فيه تيمم ابن مرّة	**	و لا عبد اللات الخبيثة أغصوا
إمام هدى بالقرص أثر فاقضى	**	له القرص رد القرص أبيض أزهراً
يزاحمه جبريل تحت عباءة	**	لها قيل: كل الصيد في جانب الفرا

(از قصیده دوم ابن ابی الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلقات سبعه و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)

در اینجا ابن ابی الحدید در برابر مثالب ابوبکر، مناقب آن حضرت را می شمرد و می گوید که او در سپاه اسامه بن زید که او را رسول خدا امیر قراردادده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهایی سی و پنج نفر را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابوبکر را برای ارسال سوره براءت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول ساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشه تیم بن مرّة در خون او نبوده چون از طائفه و قبیله ابوبکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابوبکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباحله با نصاری نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکلتراست.

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام می افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می دهد، امور مختلف و متعددی است که بعد از حجة الوداع برای رسول الله رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر خداوندی اتفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول الله دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنا بر این آنچه را که بیانش لازم بود برای امت خویش بازگو کرد؛ فلذا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسک به سنت خود و اجماع و اتفاق توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره گیری بر حذر داشت.

و از جمله بیاناتی که به اتفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ. أَلَا وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَلْقَيَانِي. وَسَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا فِيكُمْ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَأَتَسَبَّوْهُمُ فَتَفَرَّقُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا الْفَيْنِكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كَفَّاراً يُضْرَبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلَقُونِي فِي كِتَابَةِ كَبْحَرِ السَّيْلِ الْجَرَّارِ! أَلَا وَإِنِّي عَلَى بَنِي أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُخِي وَوَصِيِّي، يِقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ.

وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُومُ مَجْلِساً بَعْدَ مَجْلِسٍ بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ وَنَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلو دار شما هستم و پیشاپیش شما می روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض کوثر وارد می شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذی قیمت و پربها از شما مؤاخذه می کنم، پس بنگرید که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را بجای می آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو از هم تفرق پیدا نمی کنند تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنی را نموده‌ام و او مسئلت مرا برآورده و خواهش مرا به من عطا نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند، شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرق و متشتت می گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می شوید، و شما به آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.»

ای مردم! من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزنید آنگاه در میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده ام. و رسول خداصلی الله علیه وآله پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می داد.»

سپس پرچم امارت را برای أسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی امت حرکت کند، و به سوی همان جایی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول الله بر این شد که جماعتی از متقدمان از مهاجرین و انصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود. رسول خداصلی الله علیه وآله روی همین منظور عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جدّ و جَهْد داشت و أسامه را مأمور نمود که مُعَسِّکَر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جدّاً منع می نمود.

استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و اخبار از روی آوردن فتنه‌ها

رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و چون احساس مرض مرگ نمود^۱ دست علی را گرفت و به دنبال او جماعتی از مردم بودند و متوجّه به سوی بقیع شد

^۱ علامه آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۸۶ گوید: روزی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (۲۶ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (۲۷ صفر) اسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشگر قرار دادم. و در فردای آن روز (۲۸ صفر) مرض بر رسول خداصلی الله علیه وآله روی داد و تب کرد، و در روز (۲۹ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اسامه بست. و در ص ۸۷ گوید: جیش اسامه تا روز دهم شهر ربیع الاول از حرکت کندی و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدّت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود:

و به همراهانش گفت: من مأمور شده ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهْنِكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا فِيهِ النَّاسُ! أَقْبَلَتْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَهَا آخِرُهَا.

«سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه ها همانند پاره های سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو اولین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه می داشت و در امسال دوبار عرضه داشته است و من محملی برای آن نمی یابم مگر رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد کور می شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در حالی که سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست راست بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر دست چپ بر فضل بن عباس تکیه داده بود به سوی مسجد روان شد و بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت: مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا! وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَى دِينٍ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ! مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُهُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ! أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعِي مُدْعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتَ؟!^۱

و در ص ۸۸ گوید: در روز ۱۲ ربیعالأول اسامه با عمر و ابوعبیده به مدینه برگشتند در حالی که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللواء إلى المدينة.

أقول: این بنا بر مشهور نزد عامه است ولیکن خاصه رحلت آنحضرت را در روز ۲۸ از ماه صفر گفته اند.

^۱ این روایت را ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغه» خود از طبع مصر در داراحیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۲، ص ۵۶۱ در شرح خطبه شماره ۱۹۵ از «نهج البلاغه» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع می شود: و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد صلی الله علیه و آله: أتى لم أرد على الله و على رسوله ساعة قط.

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده ای داده ام بیاید وعده اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد مرا اعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علت خیری را بدون عنایت کند و یا شرّی را از او برگرداند، مگر عمل. ای جماعت مردم!»

بنابر این هیچ مدّعی نمی تواند ادّعا کند و هیچ آرزومندی نمی تواند آرزو داشته باشد که وی بدون عمل به جهت دیگری به بهشت می رود و یا از جهنّم برکنار می شود. قسم به آن خدائی که مرا به حقّ برانگیخته است، چیزی نمی تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟! «

ایستادن پیامبر بعنوان امام جماعت و عدم اجازه به ابوبکر و عمر

پس از این خطبه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از منبر به زیر آمد و با مردم نیاز خفیفی ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجره اُمّ سلمه بود، و یکروز یا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوی اُمّ سلمه - رضی الله عنها - آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجره خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول الله نیز درخواست کرد، همگی اِذْن دادند، و

^۱ در «غایة المرام» ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ حدیث اول از خاصّه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حدیفة بن اُسَید روایت می کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرمود: معاشر الناس! انّی فرطکم و اَنتم واردون علیّ الحوض، حوضاً ما بین بُصری و صَنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّة، و انّی سَأَلُکُم حتّی تردون علیّ الحوض عن الثّقلین، فانظروا کیف تخلفونّی فیهِما؟ الثقل الأكبر کتاب الله سبب طرفه بیدالله و طرفه بیدکم، فاستمسکوا به و لتضلّوا و لا تبدلوا فی عترتی اهل بیتی فانّه قد نبّأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. معاشر اصحابی! کأنتی علیّ الحوض أنتظر من یرد علیّ منکم؛ و سوف تؤخّر اَناسٌ دونی فأقول یا رب! منّی و من اُمّتی. فیقال: یا محمد هل شعرت بما عملوا؟ انّهم ما رجعوا بعدک یرجعون علیّ اَعقابهم. ثم قال: اوصیکم فی عترتی خیراً و اهل بیتی. فقام الیه سلمان فقال: یا رسول الله! منّ الأئمّة بعدک؟ أما هم من عترتک؟ فقال: هم الأئمّة من بعدی من عترتی عدد نعباء بنی اسرائیل تسعة من صُلْب الحسین، اَعْطاهم الله علمی و فهمی، فلا تعلّموهم فانّهم اَعلَم منکم، و اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم علیهم السلام.

رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صلی الله علیه وآله در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ اللهُ. رسول خدا از ندای بلال متوجه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجه نفس خویش مشغولم. عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریریند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: أَكْفُنْ فَإِنَّكَ صَوِيحِبَاتُ يَوْسُفَ! «دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه گر زمان یوسف می باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اسامه از مدینه خارج گردند، و خبری از تخلف آنها نداشت. اما چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلف نموده اند.

پیامبر صلی الله علیه وآله در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اول شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت ابوبکر و عمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَنْ تُتَفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ؟! «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «آری ای رسول خدا!»

حضرت فرمود: فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟! «پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟!»
 ابوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر
 گفت: من از مدینه بیرون نرفتم برای آنکه دوست نداشتم احوال تو را از قافله بپرسم!
 رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! سه بار فرمود:
 «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تعبِی که پیدا کرده بود
 و از غصه و آسفی که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد^۱. لحظه ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به
 گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و اولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضار از مسلمانان
 بالا گرفت.

منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاهو گویی به پیامبر

در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله به هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: اَتُّونِي
 بِدَوَاةٍ وَ كِتْفٍ لِّأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَّا تَصْلَوْنَ بَعْدَهُ أَبَدًا! «دوات و کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته
 ای بنویسم که در اثر آن ابداً گمراه نشوید!»
 در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از حاضران برخاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمر
 گفت: اَرْجِعْ فَإِنَّهُ يَهْجُرُ «برگرد! او هذیان می گوید.» آن مرد برگشت و حاضران در مجلس از کوتاهی
 کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می
 گفتند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. ما از مخالفت امر رسول خدا ترسناکیم.
 چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول

^۱ آیه الله سید شرفالدین عاملی در «الفصول المهمة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را
 بر آنان امارت داد بنا بر قول اظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست
 ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوحاسته را امیر آنها نمود برای آنکه
 گردن بعضی از گردنکشان را ببیچد و سرکشی و شמוש (چموشی) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و
 ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. اما ایشان به خوبی از تدبیر
 رسول خدا آگاه بودند، و اولاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی توافقی ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف
 تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته
 را بکشایند و فرود آورند و اسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تخلف
 نمودند. این پنج مورد است که در این سربیه نصوص صریح رسول الله و تأکید جلی او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را
 در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبّد و نصّ نمودند.

خدا؟!!

فرمود: «أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟! لَأ، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش می کنم که با اهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عباس و فضل بن عباس و علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت او فقط باقی ماندند.

عباس گفت: اگر امر امارت پس از تو در ما مستقر می شود ما را بدان بشارت بده و اگر می دانی که ما محکوم امارتهای غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: «أَنْتُمْ الْمُسْتَضَعْفُونَ مِنْ بَعْدِي!» «شما بعد از من مورد تعدی و ستم قرار خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد.^۱ جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول الله مایوس شده و در حال گریه بیرون رفتند.^۲ آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه و متکلم شیعه ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید است که در سال ۳۳۶ و یا ۳۳۸ متولد، و در سنه ۴۱۳ هجری قمری رحلت کرده و عظمت و جلالش از توصیف بیرون است.

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعه المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متصل خود از زید بن علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن ام الفضل گذارد و بیهوش شد، قطره های از قطرات اشک ام الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: مالک یا ام الفضل؟! «چرا گریه می کنی ای ام الفضل؟! ام الفضل گفت: نَعَيْتَ إِلَيْنَا نَفْسُكَ، وَ أَخْبَرْتَنَا أَنَّكَ مَيِّتٌ. فان یکن الأمر لنا فبشرنا، و إن یکن فی غیرنا فأوص بنا. «خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلع نمودهای که می میری! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أَنْتُمْ الْمُقَهْوَرُونَ الْمُسْتَضَعْفُونَ بَعْدِي!» «شما پس از من مهزور می شوید و مورد ظلم و تعدی قرار می گیرید بدون آنکه یار و یآوری داشته باشید!»

^۲ ارشاد مفید «طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حروفی ص ۱۶۵ تا ص ۱۷۱، فصل ۵۲.